

واکنش طبقات مختلف جامعه ایرانی دوره ساسانی در رویارویی با اسلام و نتایج آن

رضا دشتی

استادیار گروه تاریخ تمدن ملل اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر، بوشهر، ایران.

dashti.r2012@yahoo.com

چکیده

هر چند که آشنایی برخی از ایرانیان با اسلام به سالها قبل از ورود اعراب مسلمان به ایران بر می گردد، اما آشنایی عمومی طبقات مختلف جامعه ایران با اسلام مربوط به زمان ورود سپاهیان اسلام به ایران و شکست سپاهیان ساسانی است. البته ورود اسلام به ایران تنها به برخوردهای سیاسی و نظامی خلاصه نمی شود بلکه باعث مواجهه دو نظام سیاسی، اجتماعی و دو فرهنگ و آیین متفاوت بود، برآیند این مواجهه ظهور و پیدایش فرهنگ و تمدن اسلامی - ایرانی بوده است.

این مقاله به شیوه توصیفی - تحلیلی و بر اساس تجزیه و تحلیل اطلاعات گرد آوری شده در صدد پاسخگویی به این سؤال اصلی است که واکنش طبقات مختلف جامعه ایرانی در رویارویی با اسلام چه بوده است؟ نتیجه این است که واکنش طبقات مختلف جامعه ایرانی عصر ساسانی در برابر اسلام، به میزان دوری و نزدیکی به هسته مرکزی قدرت متفاوت بوده و باعث پیدایش فرهنگ و تمدن اسلامی - ایرانی شده است.

واژگان کلیدی: واکنش، طبقات اجتماعی، جامعه ایرانی، اسلام

طرح مسئله

چگونگی ورود اسلام به ایران از جمله سؤالات اساسی است که همواره ذهن بسیاری از ایرانیان را به خود مشغول نموده است لذا در این تحقیق سعی شده است که پاسخ مناسبی برای این مسئله اصلی تحقیق یافته که واکنش طبقات مختلف جامعه ایرانی عصر ساسانی در رویارویی با اسلام و نتایج این رویارویی چه بوده است؟ سؤالات فرعی تحقیق نیز این است که آیا ورود اسلام به ایران ناشی از پذیرش و استقبال داوطلبانه طبقات مختلف اجتماعی آن روز ایران بوده است؟ یا ورود اسلام به ایران ناشی از قدرت شمشیر سپاهیان اسلام و شکست نظامی تمام عیار جامعه آن روز ایران بوده است؟ و آیا ورود اسلام به ایران تنها منجر به فتوحات ارضی شده یا نتایج فرهنگی و تمدنی هم در بر داشته است؟

ورود اسلام به ایران یکی از ادوار مهم و سرنوشت ساز در تاریخ ایران زمین است و به جهت تأثیرات عمیق و ماندگاری که اسلام به جهت تغییر دین رسمی بر ایران گذاشت، از حساسیت ویژه ای برخوردار است. در این مقطع جامعه ایرانی با بخش مهمی از میراث کهن و باستانی خود قطع ارتباط نمود و به تدریج دچار دگرگونی گردید، چرا که ورود اسلام به ایران موجب تغییرات اساسی در ساختارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حتی اقتصادی ایرانیان گردید به گونه ای که سیر تطوّر تاریخ ایران را استحاله نمود.

گروه های مختلف جامعه ایرانی به دنبال شوک اولیه ناشی از انقراض نظام سیاسی - اجتماعی پیشین خود که از نتایج مهم آن دگرگونی فرهنگی به دلیل ورود عناصر جدید قومی به ارکان طبقات اجتماعی آن بود، در یک فرایند دویست ساله که برخلاف گفته برخی از مورخین که آن را دو قرن سکوت نامیده اند (زرین کوب، ۱۳۸۱)، توانست با جهت دادن به نیروهای موجود خود نه تنها موجودیت فرهنگی خویش را حفظ کند بلکه به علت برخورداری از انعطاف، آرام آرام در همان دو قرن اول ضمن تحمل سیادت عنصر غیر ایرانی، از شدت یافتن تزلزل ناشی از عدم همبستگی میان عناصر فرهنگی جامعه ایرانی جلوگیری کند و از طریق تطبیق خود با ارزش ها و هنجارهای جدید اجتماعی و فرهنگی که منبعث از دین مبین اسلام بود،

شاکله و کلیت خود را به عنوان یک قوم بزرگ و نه به عنوان یک کشور حفظ کند و با رسیدن به تعادلی جدید از طریق فرهنگ پذیری (قلی زاده، ۱۳۹۰، ۹۶) و تداخل گروه های مختلف اجتماعی، به نوعی از سازش اجتماعی، فرهنگی و هویت نسبتاً جدید دست یافت. البته عامل مؤثر در این خصوص عنصر دین بود که به عنوان یکی از مهمترین مظاهر تجلی وحدت ظاهر شد، «وحدتی که از دوره هخامنشیان و اسکندر مقدونی به بعد، منطقه از آن برخوردار نشده بود» (فرای، ۱۳۶۳، ۵۲).

در این فرایند تاریخی دین اسلام به عنوان پدیده ای خودی تلقی گردید و به تدریج تبادل فرهنگی (قلی زاده، ۱۳۹۰، ۹۷)، بین فرهنگ ایرانی و اسلام و هم سویی آن دو، باعث نوعی وحدت و همسانی میان عناصر و اجزای این دو فرهنگ شد بدان شکل که فرهنگ سومی از التقاط آن دو فرهنگ پدیدار شد که از قرن سوم هجری به بعد به بار نشست و شکوفا گردید، به گونه ای که ایرانیان مسلمان به دلیل دارا بودن تمدنی ریشه دار و کهن و به برکت نور اسلام توانستند بر مظاهر تمدنی اسلام مهمترین تأثیر را بگذارند (کریم، بی تا، ۸۶).

فتوحات اسلامی در ایران و سقوط دولت ساسانی شرایط ویژه و دگرگونی را در ایران به مثابه سرزمینی کهن و ریشه دار ایجاد نمود. فاتحان ایران این بار اعراب مسلمانی بودند که با خود پیامی متفاوت به همراه داشتند، پیامی که حاصل رسالتی عظیم الهی بود و نه بر اساس نژاد و قوم و نه بر محور سرزمینی ویژه. از این رو توفیق و اقبال جهادگران مسلمان چنان درخشیدن گرفت که توانستند در مدتی اندک سرزمین پهناور ایران را به زیر سلطه خود درآورند (جان احمدی، ۱۳۸۸، ۷۴).

این روند پر سرعت فتوحات به گونه ای بود که موجبات طرح نظرات کلی مبنی بر این که «فتوحات خیره کننده اعراب در ایران ناشی از استقبال عامه مردم از مهاجمان بوده است» (زرین کوب، ۱۳۷۳، ۱۵۸) و اگر عامه مردم ایران با مهاجمان به چشم عداوت می نگریستند این فتوح چنین آسان بدست نمی آمد. «(زرین کوب، ۱۳۷۶، ۱۴)، را فراهم آورد لذا برای بررسی این طرح کلی و پاسخ به پرسش تحقیق باید به بررسی

جزئیات واکنش هریک از گروه های مختلف جامعه ایرانی در مواجهه با اعراب مسلمان پرداخته شود. البته دشوار نبودن دستیابی به برخی از فتوحات می تواند ناشی از بعضی همدلی های ایرانیان با فاتحان مسلمان باشد که خود، تا حدی ناشی از این مقوله بود که اساساً در ایران عهد ساسانی به واسطه قدرت مافوق طبقاتی دولت، گروه ها و طبقات اجتماعی - فارغ از تضادها و اختلافات درونی خود، از دولت بیگانه بودند یا به عبارت دیگر دولت را از خود نمی دانستند از این رو به هنگام ضعف و تزلزل دولت یا از آن فاصله می گرفتند یا آن را بی دفاع می گذاشتند (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۲، ۸).

با وجود این، هریک از گروه ها و طبقات اجتماعی جامعه ایرانی به میزان نزدیکی یا دور بودنشان از مرکز قدرت و با توجه به عوامل دیگر، انگیزه و نحوه برخوردشان با اعراب مسلمان و دین اسلام متفاوت بوده است. بررسی نحوه مواجهه و عکس العمل هریک از گروه ها و طبقات اجتماعی جامعه ایرانی از صدر تا قعر آن، یعنی از شاهنشاه ایران و درباریان و اشراف و امرا برجسته ارتش ساسانی گرفته تا طبقات و گروه های پایین جامعه ایرانی همچون کشاورزان و صنعتگران و ... با فاتحان مسلمان و دین اسلام، خود پاسخ مبسوطی به پرسش این مقاله پژوهشی است.

رویکرد طبقات مختلف جامعه ایرانی در رویارویی با اسلام

جامعه ایرانی دوره ساسانی به چهار طبقه اصلی روحانیون، نظامیان، دیوانسالاران، کشاورزان و پیشه وران (توده ملت) تقسیم می شدند و غیر از این چهار طبقه اصلی خرده تقسیمات دیگری نیز وجود داشت که نمایندگان تمام مشاغل جامعه را در بر می گرفت، زورمداران و اشرافیت دوره ساسانی همواره با سعی فراوان در تلاش بود که از تلفیق و ادغام اصناف و گروه های مختلف اجتماعی به شدت جلوگیری نماید. هوار، ۱۳۷۵، ص ۱۶۳، کریستن سن، ۱۳۷۲، ص ۱۵۰) البته باید گفت که در راس همه طبقات اجتماعی ایران عصر ساسانی شاهنشاه قرار داشت که در عمل اقتدار او از چارچوب ساختار طبقاتی فراتر می رفت. در

ایران مقام شاهی و رای طبقات بوده و همانگونه که چارچوب دینی تضمین کننده ساختار طبقاتی و اجتماعی بود، پادشاه که در بالاترین نقطه هرم قدرت قرار داشت تعیین کننده ساختار سیاسی بود (محمود آبادی و نیریز، ۱۳۹۱، ۱۰۳). در این گفتار سعی خواهد شد رویکرد طبقات مختلف اجتماعی جامعه ایران عصر ساسانی در برخورد با اسلام، یک به یک مورد واکاوی قرار خواهد گرفت. در هنگام مواجهه اسلام با ایران در رأس جامعه ایرانی عصر ساسانی یزدگرد سوم به عنوان شاهنشاه قرار داشته است، که از همان آغاز تهاجم اعراب مسلمان به مرزهای ایران زمین، با خشم و خشونت هرچه تمام تر به درخواست مسلمانان مبنی بر قبول اسلام جواب منفی داد (یعقوبی، ۱۳۷۱، ج ۲، ۲۶ و طبری، ۱۳۸۸، ج ۴، ۱۶۵۶) و با هر شکستی که متوجه سپاهیان می شد به اتفاق بستگان نزدیکش یک گام به عقب می نشست و در انتظار پیروزی بر اعراب مسلمان بود. این روحیه مقاومت هر چند ضعیف در نزد خاندان سلطنتی حتی سالها پس از سقوط ساسانیان توسط شاهزادگان ساسانی که هوای سلطنت از دست رفته را در سر داشتند، محفوظ ماند از جمله خسرو نامی از نوادگان یزدگرد در سال ۱۱۰ هجری در حمله ترکان به ماوراءالنهر از جمله مهاجمان و همراه آنان بوده است (طبری، ۱۳۸۸، ج ۹، ۴۱۰۱).

اسپهبدان، امرا و افراد برجسته ارتش ساسانی و اشراف نزدیک به دربار سلطنتی یکی از گروه ها و طبقات اجتماعی جامعه ایرانی بودند که در برابر سپاه اسلام مقاومت کردند چرا که موجودیتشان وابسته به حکومت ساسانی بود و راه دیگری برایشان متصور نبود. مقاومت شدید ساسانیان در اوایل فتوحات بیشتر خواست این طبقات و گروه ها بود (بلاذری، ۱۹۷۸، ۲۵۴) البته نمونه های استثنایی از این طبقه وجود داشت که تمایلی به جنگ با اعراب مسلمان نداشته و مقاومت در برابر آن را امری بزرگ و سخت می دانست از جمله رستم فرخزاد که به قول یعقوبی تمایلش به اسلام (یعقوبی، ۱۳۷۱، ج ۲، ۲۷) بیشتر ناشی از شناخت درست او از توانایی و انگیزه دو طرف بود نه تمایل قلبی او به اسلام و مسلمانان، چرا که به قول

دینوری، رستم پس از مذاکره با مغیره بن شعبه آنچه را که با آن رو به رو شده بود بس بزرگ دانست (دینوری، ۱۳۷۱، ۱۵۴).

پس از پیروزی مسلمانان بر ایرانیان در جنگ نهاوند، شیرازۀ ارتش ساسانی از هم پاشید و دیگر نبردی منظم و سازمان یافته میان ارتش ساسانی و مسلمانان صورت نگرفت و آن گونه مقاومتی که در قادسیه و نهاوند دیده شد هیچ گاه در سایر نقاط ایران از جمله خراسان تکرار نشد و با نابودی سپاه متشکل ساسانیان، مقاومت یکپارچه و متحد ایرانیان از میان رفت و از آن زمان به بعد فقط برخی از امیران و سرداران نظامی که به دنبال به دست آوردن موقعیت گذشته خود بودند در برخی از نقاط، مقاومت های بیهوده ای را علیه مسلمانان ترتیب دادند (بیات، ۱۳۷۰، ۲۲۳-۲۳۹). با این حال گروه هایی از سپاه ایران به سبب خستگی مفرط از جنگ های مداوم دولت ساسانی با همسایگانشان و به ویژه رومیان، تماس نزدیک با سپاه اسلام و تأثیر پذیری از وعده های جذاب اسلام (برابری، برادری و مساوات) و نیز به امید حفظ موقعیت شغلی خویش به سپاه اسلام پیوستند و اسلام آوردند. از جمله این افراد، گروه چهار هزار نفری از سپاه ساسانی بود که پس از شکست ایرانیان در قادسیه به دین اسلام مشرف شدند و پس از مسلمان شدن در جنگ های مدائن و جلولاء مسلمانان را یاری کردند (بلاذری، ۱۹۷۸، ۲۷۹ و طبری، ۱۳۸۸، ج ۵، ۱۷۴۱).

یکی از روش های نظامی مسلمانان در جنگ با ایرانیان، استفاده و به کار گیری نیروهای بومی بود. عمر خلیفه دوم به عاملان مرزها نوشته بود کسانی از اساورۀ پارسی را که به کارشان حاجت است به کمک گیرید و خیریه از آن ها بردارید (طبری، ۱۳۸۸، ج ۵، ۱۷۹۱). بر اساس همین سیاست بخشی از سپاهیان ایرانی از همان آغاز فتوحات مسلمانان به خدمت آنان درآمدند و مسلمانان را در ادامه فتوحات ایران یاری کردند چنانکه از سپاه پنج هزار نفری احنف بن قیس در خراسان، یک هزار نفر از پارسیان نو مسلمان بودند (بلاذری، ۱۹۷۸، ۳۸۹).

این گروه از نظامیان ایرانی که کوچکترین نشانه ای از همبستگی با دولت پیشین در آنها مشاهده نمی شد و با سقوط دولت ساسانیان منابع درآمد خود را از دست رفته می دیدند. برای امرار معاش به سپاه مسلمانان پیوسته و نقش مهمی در راهنمایی مسلمانان برای فتح سایر نقاط ایران زمین ایفا نمودند. از جمله سپاه اسواران که در ابتدا سپاهی متشکل از نژاد غیر ایرانی بود که یزدگرد آنها را از «سندیان» گرد هم آورده بود و سپس انبوهی ایرانی نیز به آنان پیوست، همگی طی شرایطی که جزئیاتش را طبری و بلاذری ذکر کرده اند اسلام آوردند و در محاصره شوشتر با ابوموسی اشعری همراه شدند (بلاذری، ۱۹۷۸، ۳۳۶ و طبری، ۱۲۸۸، ج ۵، ۱۹۰۵) مدافعان شهر قزوین هم مانند «اسواران» بصره، اسلام آوردند و شرط کردند به هر کس که بخواهند بپیوندند پس به کوفه رفتند و در آنجا حلیف «زهره بن خویه» شدند. این گروه همان افرادی هستند که بعدها «حمرء دیلم» نام گرفتند. (بلاذری، ۱۹۷۸، ۳۱۷).

با سقوط سلطنت ساسانی و حذف خانواده ساسانی و امرای برجسته نظامی از هرم قدرت، در ابتدا - به ویژه در دوره خلفای راشدین - ساختار اجتماعی ایران تغییر چندانی نکرد و هریک از طبقات اجتماعی جامعه ایرانی متناسب با جایگاه و موقعیت اجتماعی، به نوعی خود را با شرایط جدید منطبق کردند و هر چند مدینه و بعدها دمشق به جای تیسفون، پایتخت رسمی کشور شدند ولی هم چنان زورمندان بومی و محلی بر ایران فرمان می راندند چنان که در روزگار ساسانیان نیز اینگونه بود هر چند که برخی از حکام ایرانی اعم از مرزبانان و دهقانان در ابتدا به تنهایی یا در کنار سایر امرای نظامی به رویارویی و مقابله با سپاه مسلمانان پرداختند و برخی در این راه کشته شدند و یا به اسارت رفتند (یعقوبی، ۱۳۷۱، ج ۲، ۲۵، بلاذری، ۱۹۷۸، ۲۴۲ به بعد، طبری، ۱۲۸۸، ج ۵، ۱۷۹۰ به بعد) اما به زودی به دلیل نبود حکومت مرکزی و نیاز به درآمدهای ارضی، ناچار به سازش با مسلمانان شدند (ابوحنفیه دینوری، همان، ۱۲۳، طبری ۱۳۸۸، ج ۵، ۱۹۰۵، بلاذری، همان، ۲۶۵) در بعضی از مناطق مثل منطقه سواد که در تهاجمات مرزی مسلمانان با آنان

روبه رو شدند. یزدگرد شاه ایران را تهدید کرده بودند که اگر به حفظ منافع آنان در برابر مسلمانان همت نکند و اهتمام نرزد، تسلیم مسلمانان خواهند شد (طبری، همان، ج ۵، ۱۸۰۵).

در مناطق شرقی ایران همچون خراسان، حکام و اشراف محلی به ویژه دهقانان به دلیل نداشتن انگیزه مقاومت و نیز حفظ جایگاه اجتماعی و امتیازهای شخصی و همچنین نیاز به مسلمانان برای مقابله و متوقف کردن حملات اقوام ترک آسیای میانه خیلی زود راه مسالمت با اسلام و مسلمانان را در پیش گرفتند و حتی برای تسلیم مناطق تحت نفوذ خود به مسلمانان پیش قدم شدند از جمله یکی از دهقانان خراسان در سال ۲۹ هجری به والی بصره و کوفه نامه نوشت و آن دو را به خراسان فرا خواند و با کمک و راهنمایی او در ازای معافیت مالیاتش بسیاری از شهرهای خراسان از جمله قومن و نیشابور به دست مسلمانان فتح گردید (بلاذری، همان، ۳۳۰ و یعقوبی، ۸۳۷۱، ج ۲، ۵۹). این گروه اجتماعی یعنی دهقانان و مرزبانان به ویژه در شرق و شمال شرق ایران معمولاً طبق ضوابط شرایطی با مسلمانان سازش می کردند این گروه اجتماعی نسبت به هم ردیفان خود در غرب ایران دلبستگی کمتری به ساسانیان داشتند و حتی بعدها حاضر نشدند شاه فراری ایران را پناه دهند (ثعالبی، ۱۳۶۸، ۴۷۴) و سرانجام همین گروه و طبقه بودند که شاه ایران را به قتل رساندند (گردیزی، ۱۳۶۳، ۱۰۴).

این گروه در سال های آخر حکومت ساسانی از چنان موقعیتی برخوردار شده بودند که روحیه تجزیه طلبی را نمودار کرده بودند و برخی از محققین همین روحیه تجزیه طلبی امرای محلی را از جمله علل سقوط و فروپاشی دولت ساسانی دانسته اند (پطروشفسکی، ۱۳۶۳، ۴۲) این گروه بیشتر به حفظ مال و پایگاه خویش بودند تا دفاع از سلطنت ساسانی و سقوط ایران از این رو ترجیح می دادند که خراج گزار مسلمانان شوند و در برخی از موارد به دین اسلام درآیند و پایگاه پیشین خود را در منطقه حفظ کنند. بر اساس سکه های به جا مانده از آن دوران مشخص می شود که یکی از حکام محلی آذربایجان چگونه پس از مسلمان شدن در منصب خود ابقا شده است (حصوری، ۱۳۷۱، ۱۰۴).

پس از سقوط خاندان ساسانی و از بین رفتن و ضربه خوردن اشراف بزرگ وابسته به دربار ساسانی، مهمترین طبقه از اشراف متوسط جامعه ایرانی دهقانان و مرزبانان بودند که با گرایش به اسلام و مسلمان شدن در پست خود ابقا می شدند. اشپولر در این خصوص می نویسد: «همواره نجبای متنفذ ایرانی، رهبران، اشراف و اعیان به عنوان یک اقدام احتیاطی به مذهب فاتحان [مسلمانان] می گرویدند» (اشپولر، ۱۳۷۳، ج ۱، ۲۴۵) و پس از گرایش به اسلام در مناطق و مناصب خود ابقا می شدند و موقعیت بهتر و برجسته تری می یافتند به نحوی که اصطخری در قرن چهارم هجری از بقایای خاندان کهن با نام اهل البیوتات که همواره در فارس و سایر نقاط ایران به طور سنتی حضور داشتند و جزو متنفذین محلی به حساب می آمدند نام می برد (اصطخری، ۱۳۴۷، ۱۲۹).

گرایش دهقانان و مرزبانان و بزرگان ایرانی به اسلام، عامل محرکی در اسلام پذیری عامه مردم و به ویژه رعایای ایرانی بوده است. در این بین کشاورزان جزو گروه های متأخری بودند که با سپاهیان اسلام تماس برقرار کردند زیرا امور آنها همواره از طریق دهقانان که اربابان زمین بودند سامان می یافت، حتی این گروه هم علی رغم تعصب مذهبی شان که ناشی از زندگی بسته و سنتی روستایشان بود تا حدی به واسطه سرکوبی جنبش مزدکی در دوره ساسانی و عدم دستیابی به آرزوهای دیرینه از یک سو و امید به دستیابی به زندگی بهتر از سوی دیگر به مسلمانان خوش آمد گفته اند (دنیل، ۱۳۶۷، ۳۱۶) برخی از محققین استقبال کشاورزان آرامی ناحیه عراق، از جنگجویان مسلمان را یکی از عوامل موفقیت مسلمانان در فتوحات این مناطق برشمرده اند (حتی، ۱۳۴۴، ۲۰۰).

عامل جذاب برای تغییر دین کشاورزان و اسلام پذیری آنان معافیت از جزیه بود که این عامل از مؤثرترین و مهمترین عوامل محسوب می شود اما امرا و نجبای محلی که خود با تغییر دین سعی در حفظ موقعیتشان داشتند مایل و راضی به تغییر دین رعایای خود نبودند چرا که تغییر دین رعایای کشاورزان و مسلمان شدنشان به معنای برابری با آنها و تضعیف موقعیت اجتماعی خودشان را در پی داشت به همین

دلیل تأکید بر اخذ مجدد جزیه از نومسلمانان و حتی ممانعت از اسلام آوردن فرو دستان در نواحی مختلف و به ویژه در دوره بنی امیه بیشتر از سوی دهقانان ایرانی مطرح می شد تا اعراب مسلمان (نرشخی، ۱۳۶۳، ۸۲ و طبری، ۱۳۸۸، ج ۸، ۳۶۶۲).

یکی دیگر از گروه های با نفوذ ایرانی دبیران و مستوفیان بودند که در قرون اولیه هجری غالب رؤسای مهم سازمان های اداری و نیز اکثر دبیران و مشاوران و کارمندان و مباحران و عمال حکومت و بزرگان عرب را تشکیل می دادند (دنت، ۱۳۵۸، ۷۴) هرچند این گروه و طبقه خاص از جامعه ایرانی عصر ساسانی بی درنگ به سوی فاتحان مسلمان رفتند ولی از آنجایی که اسلام آوردنشان ضرورتی نداشت بسیاری از آنها در بدو امر مسلمان نشدند (فرای، ۱۳۶۳، ۴۹۵) ولی دبیران ایرانی هم بودند که مسلمان شدند چرا که والی عراق در سال ۱۲۴ هجری به حاکم خراسان دستور داد فقط دبیران مسلمان را به استخدام بگیرد (فرای، همان، همان جا).

از دیگر از گروه های ایرانی که خود را با شرایط جدید و ورود اسلام به ایران منطبق ساختند تجار و بازرگانان بودند. این گروه بر اساس ویژگی شغلی شان دارای تسامح مذهبی و فاقد تعصبات مذهبی و حتی قومی بودند و اصولاً با دین هم کاسب کارانه برخورد می کردند. این گروه به این دلیل که از ثروت حاصل از فتوحات مسلمین به ویژه در دوره امویان که فتوحات بیشتر انگیزه اقتصادی داشت تا دینی به واسطه مبادله غنایم و در نتیجه رونق تجارت، بهره های فراوانی می بردند، نه تنها اعراب مسلمان را در فتوحاتشان همراهی می کردند بلکه گاهی اوقات تأمین هزینه لشکرکشی سپاهیان مسلمان را نیز متقبل می شدند (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶، ۸۶).

طبقات فرو دست شهری و کارگران که بعضاً به عنوان نجس در دوره ساسانیان و توسط روحانیون زرتشتی تحقیر می شدند، آزادی خود را از این فشارهای روحی و اجتماعی تنها در قبول اسلام دیدند (اشپولر، ۱۲۶۴، ج ۱، ۲۴۱ و آرنولد، ۱۳۵۸، ۱۵۰). زیرا این گروه برخلاف اهل بیوتات و خاندان های

اشرافی و روحانی که در آیین زرتشت تعصب زیادی از خود نشان می دادند، به تشکیلات روحانی و عقاید و مقررات دینی چندان تعلق خاطر نداشتند و از آنجایی که این طبقات به سبب اشتغال به اعمال و کارهای روزانه و تصادم و برخورد دائم با قوانین و مقررات آیین زرتشتی به اجتناب از آلوده کردن آتش، خاک و آب بودند.

در نظر موبدان سست اعتقاد و نجس می نمودند و طبعاً دین اسلام را با زندگی و مذاق خود سازگارتر دیدند (زرین کوب، ۱۳۷۳، ۳۷۳) نمونه های بسیاری از سازش و تمایل و تسلیم افراد این گروه به مسلمانان و راهنمایی آنان در تصرف شهرها و مناطق ایران زمین در منابع و مآخذ موجود است که مجال ذکر آن در این مقاله نمی باشد. لمبتون در کتاب مالک و زارع در این خصوص می نویسد: سرعت و سهولت غلبه اعراب [مسلمان] را به احتمال غالب، معلول این حقیقت است که اسلام به عامه مردم وعده می داد که آنها را از آن اوضاع و احوال نکبت بار و طاقت فرسای اجتماعی رهایی خواهد داد. این در حالی بود که رژیم کهن در چشم مردم چنان خوار و ناچیز شده بود که حس وفاداری را در آنان برنمی انگیخت (لمبتون، ۱۳۶۲، ۶۲).

و اما درباره واکنش قشر روحانیون زرتشتی در برخورد با ورود اسلام به ایران، منابع موجود اطلاعات بسیار کمی را در اختیار می گذارند البته باید گفت که سکوت منابع به معنای سکوت این طبقه مهم اجتماعی جامعه ایران نبوده است چرا که این گروه یعنی روحانیت در حال نضج در دوره ساسانی با تکمیل ساختار طبقاتی خود توانستند هم امور قضایی و هم امور دینی را در عهد ساسانی عهده دار شوند (یوسف جمالی و بابایی توسکی، ۱۳۹۱، ۱۲۳) و لذا با این رسالت همانگونه که پیش از این در نبرد با مذهب ایرانی مانویت که بر ضد زرتشتی گری عصر ساسانی بلند شده بود مقابله کردند (اکبری، ۱۳۸۶، ۶) این بار هم به لحاظ ایدئولوژیکی خود را در نبرد با اسلام و مسلمانان می دانستند و به همین علت در ایالت مهمی چون فارس که کانون اصلی قدرت روحانیون زرتشتی بود (لوکونین، ۱۳۷۲، ۱۱۷) تقابل این گروه با فاتحان مسلمان بسیار

شدیدتر بود به نحوی که بسیاری از شهرهای این ایالت از جمله شهر اصطخر مکرر علیه اقتدار مسلمانان شوریدند تا آنجا که ابن عامر فرمانده سپاهیان مسلمان در این ایالت «سوگند خورد که آنقدر از مردم اصطخر کشتار کند که خون جاری شود» (ابن بلخی، ۱۳۶۳، ۱۱۶).

در دوران بنی امیه در ادامه سیاست سرکوب به دستور زیاد بن ابیه حاکم عراق، عبیدالله بن ابی بکره «هیربذان» فارس را قتل عام و آتشکده ها را خراب کرد (جاحظ، ۱۹۸۲، ج ۲، ۳۸۰) ولی با این حال مقاومت ها در برابر مسلمانان در این ایالت هم بیش از آن که جنبه مذهبی داشته باشد دلایل سیاسی و اجتماعی داشت چرا که دیده شده است که در برخی از موارد در همین ایالت فارسی هیر بزان که هم موقعیت مذهبی داشتند و هم والی و فرمان فرمای قسمت های مختلف این ایالت هم بودند، به جای مقاومت با فاتحان مسلمان پیمان صلح امضاء نمودند (بلاذری، همان، ۳۸۰).

با این حال تغییر دین در ایران به طور تدریجی صورت گرفت و هرچند در تهاجم مسلمانان به ایران موبدان موبد و سایر روحانیون سطوح عالی که دیگر نیازی به آنها در نظام جدید سیاسی- دینی نبود موقعیت و جایگاه خود را از دست دادند ولی روحانیون سطوح میانی و نه چندان برجسته زرتشتی کماکان به حیات اجتماعی - مذهبی خود ادامه دادند و تا قرن ها به صورت آزادانه به مناسک دینی خود رفتار می نمودند. اصطخری می نویسد که «به هیچ ولایت اسلام چندان گبر نباشد که در ولایت پارسی که دارالملک ایشان بودست، مجوسان در آن جا بی نشانه راه می رفتند و آداب گران به کار برده می شد» (اصطخری، ۱۳۴۷، ۱۲۱). با این وجود روز به روز از میزان نفوذ و جایگاه سیاسی - اجتماعی روحانیون زرتشتی کاسته شد و تعداد کثیری از آنها جلای وطن نمودند اما آنها که در ایران ماندند به حفظ دین زرتشتی و شعائر ملی متعهد شدند و سعی نمودند که با توحیدی نمایاندن آیین زرتشت و زدودن اندیشه های زروانی و پیرایه های آتش پرستی از آیین زرتشتی و عمومی کردن استفاده از اوستا به عنوان کتاب آسمانی روابط مناسب تری با مسلمانان برقرار و شرایط برای بقای خود و آیین زرتشتی به وجود آورند.

نتیجه

فتوحات اسلامی در ایران و سقوط دولت کهن ساسانی شرایط ویژه و دگرگونی را در این مرز و بوم ایجاد نمود به گونه ای که حضور مسلمانان در ایران باعث تغییر دین و آیین ایرانیان گردید و بیشترین اثر را در طول تاریخ ایران به جای گذاشت ولی در این فرایند ایرانیان هرگز فرهنگ ملی خود را به طور کامل ترک نگفتند و در رویارویی با فرهنگ اسلامی هرچند ابتدا بخش های مهمی از آن را پذیرفتند ولی به سرعت در اعتلای بخش های مهم معرفتی و علمی آن کوشیدند.

مراودات نظامی و در کنار آن تماس های بازرگانی میان فاتحان مسلمان و ایرانیان که سابقه حسن همجواری دو قوم عرب و ایرانی ناشی از استقرار قبایل عرب در ایران بود کم کم تأثیر خود را در فرهنگ پذیری این دو قوم برجای گذاشت و به زودی تقابل نخستین جای خود را به تطابق آن دو فرهنگ داد. در این فرایند فرهنگ پذیری گروه های کثیری از اعراب مسلمان که به ایران مهاجرت کرده بودند به ویژه آنهایی که در خراسان و شرق ایران سکنی گزیدند تا حدود زیادی رنگ ایرانی به خود گرفتند از جمله همسران ایرانی اختیار نمودند و همانند ایرانیان شلوار می پوشیدند و نوروز و مهرگان را جشن می گرفتند، زبان فارسی را می فهمیدند و با آن سخن می گفتند (یوسفی، ۱۳۶۸، ۵۳). علاوه بر جنبه های زبان، پوشاک و خوراک، فرهنگ پذیری اعراب مسلمان بیشتر از همه در زمینه های دیوانی و اداری بود که تخصص لازم را در آن نداشتند.

رؤسای عرب به طرز زندگی اشراف و اعیان ایرانی گرایش یافتند و آن را گاهی بر عادات خود نیز ترجیح دادند در این بین و به ویژه در دوره بنی امیه تقلیل درآمد اعراب مسلمان مهاجر به ایران و تنزل پایگاه اجتماعی آنها توسط دستگاه حکومتی، همراه با شعله ور شدن اختلافات قبیله ای میان آنها، عوامل مهمی در نزدیک شدن هرچه بیشتر مهاجران و بومیان گردید.

از سوی دیگر در این فراگرد فرهنگ پذیری ایرانیان نیز علی رغم محافظه کاری در حفظ اعتقادات و رسوم کهن و ملی خود، از برخی عناصر فرهنگی مسلمانان از جمله زبان عربی و به ویژه دین بهره گرفتند و شدت تأثیرپذیری در برخی از ایرانیان تازه مسلمان به گونه ای بود که نه فقط آیین پدران خود را یکسره رها کردند بلکه برخی از ایشان چنان با گذشته خود دشمنی ورزیدند که به بدگویی از آن پرداختند و حتی نام و نسب خود را دگرگون ساختند به طوری که بعضی از ایرانیان نسبت خود را به اعراب و از جمله به اسحاق بن ابراهیم رساندند (مسعودی، ۱۰۱، ۱۳۶۵) و همچنین زبان فارسی تا حد زیادی از زبان عربی متأثر شد و به عنوان عامل مهمی در حفظ وحدت و یکپارچگی ایرانیان ادای وظیفه نمود. مهمتر از آن با ورود اعراب مسلمان و دین اسلام به ایران، این جامعه بسته و کم ارتباط دوران ساسانی به جزئی از یک تمدن باز و جامعه بزرگ اسلامی با تحرک چشمگیر اجتماعی شد که میراث بر تمام تمدن های قبل از خود بود.

در این فرایند تاریخی دین اسلام به عنوان پدیده ای خودی تلقی گردید و به تدریج تبادل فرهنگی (قلی زاده، ۱۳۹۰، ۹۷)، بین فرهنگ ایرانی و اسلام و هم سویی آن دو، باعث نوعی وحدت و همسانی میان عناصر و اجزای این دو فرهنگ شد بدان شکل که فرهنگ سومی از التقاط آن دو فرهنگ پدیدار شد که از قرن سوم هجری به بعد به بار نشست و شکوفا گردید، به گونه ای که ایرانیان مسلمان به دلیل دارا بودن تمدنی ریشه دار و کهن و به برکت نور اسلام توانستند بر مظاهر تمدنی اسلام مهمترین تأثیر را بگذارند (کریم، بی تا، ۸۶). ایرانیان تازه مسلمان در بارور کردن فرهنگ و علوم اسلامی سعی بلیغ نمودند و نقش اساسی ایفا کردند و با تعصب در دین جدید که معمولاً ویژه نوکیشان است در بسیاری از زمینه ها از اعراب مسلمان جلو افتادند و در ادامه قوم ایرانی توانست با نبوغ خویش اسلام را از چهارچوب مذهبی، ملی و عربی محض بیرون آورده و صبغه جهانی آن را تفوق بخشد (اشپولر، ۱۳۷۳، ج ۱، ۲۳۹) و یک فرهنگ و تمدن نوینی بنام فرهنگ و تمدن اسلامی- ایرانی را پایه گذاری نمایند.

منابع

۱. آرنولد، سرتوماس، (۱۳۵۸)، تاریخ گسترش اسلام، ترجمه ابوالفضل عزتی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲. ابن بلخی؛ فارسنامه، (۱۳۶۳)، به اهتمام گای لسترنج، تهران: انتشارات دنیای کتاب، چاپ دوم.
۳. اشیپولر، برتولد، (۱۳۷۳)، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
۴. اصطخری، ابوالاسحاق ابراهیم، (۱۳۴۷)، مسالک و ممالک، به اهتمام ایرج افشار، ب تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.
۵. اکبری، امیر، (۱۳۸۶)، «مانی و سیر گسترش مانویت»، فصلنامه تاریخ، محلات: دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات، سال دوم، شماره پنجم.
۶. بلاذری، احمد بن یحیی، (۱۹۷۸)، فتوح البلدان، تصیح رضوان محمد رضوان، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۷. بیات، عزیزالله، (۱۳۷۰)، تاریخ ایران از ظهور اسلام تا دیالمه، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ دوم.
۸. پطروشفسکی، ایلید پاولویچ، (۱۳۶۳)، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات پیام، چاپ هفتم.
۹. ثعالبی، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل، (۱۳۶۸)، تاریخ ثعالبی، ترجمه محمد فضایی، تهران: نشر نقره.
۱۰. جاحظ، ابوعثمان، (۱۹۸۲)، الحیوان، حقه فوزی عطوی، بیروت: دار صعب، الطبعه.
۱۱. جان احمدی، فاطمه، (۱۳۸۸)، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، قم: ناشر دفتر نشر معارف، چاپ سوم.
۱۲. حتی، فلیپ، (۱۳۴۴)، تاریخ عرب، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تبریز: چاپ حقیقت.

۱۳. حصوری، علی، (۱۳۷۱)، آخرین شاه، تهران: ناشر مؤلف.
۱۴. دینوری، ابوحنفیه، (۱۳۷۱)، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، چاپ چهارم.
۱۵. دنیل، التون، ل، (۱۳۶۷)، تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۶. دنت، دانیل، (۱۳۵۸)، مالیات سرانه و تأثیر آن در گرایش به اسلام، ترجمه محمد علی موحد، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ سوم.
۱۷. فرای، ریچارد (گردآورنده)، (۱۳۵۳)، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه (کمبریج)، ترجمه حسن انوشه، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۸. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۳)، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم.
۱۹. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۱)، دو قرن سکوت، تهران: انتشارات سخن، چاپ پانزدهم.
۲۰. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۶)، کارنامه اسلام، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم.
۲۱. طبری، محمد بن جریر، (۱۳۸۸)، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ هفتم.
۲۲. قلی زاده، آذر، (۱۳۹۰)، جامعه شناسی فرهنگی، اصفهان: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوراسگان (اصفهان).
۲۳. کریمر، فون، (بی تا)، الحضاره الاسلامیه، بیروت: دارالفکر.
۲۴. کریستن سن، (۱۳۷۲)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: انتشارات دنیای کتاب، چاپ هشتم.
۲۵. گردیزی، ابوسعید عبدالحی، (۱۳۶۳)، زین الخبار (تاریخ گردیزی)، تهران: دنیای کتاب.
۲۶. لمبتون، آن. کی. س.، (۱۳۶۲)، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
۲۷. لوکونین، ولادیمیر گریگوریوویچ، (۱۳۷۲)، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت الله رضا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
۲۸. مؤلف مجهول، (۱۳۶۶)، تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعراى بهار، تهران: انتشارات پدیده، چاپ دوم.
۲۹. مسعودی، ابی الحسن، (۱۳۶۵)، التنبيه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.

۳۰. محمود آبادی، سید اصغر و نیریز، لیلا، (۱۳۹۱)، «اندیشه های سیاسی در متون مزدایی متاخر»، فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ، محلات: دانشگاه آزاد اسلامی محلات، سال هفتم، شماره بیست و پنجم.
۳۱. نرشخی، ابوبکر، (۱۳۶۳)، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد، تصحیح مدرس رضوی، تهران: انتشارات توسی، چاپ دوم.
۳۲. همایون کاتوزیان، (۱۳۷۲)، محمدعلی؛ استبداد دمکراسی و نهضت ملی، تهران: نشر مرکز.
۳۳. هوار کلمان، (۱۳۷۵)، ایران و تمدن ایرانی، ترجمه حسن انوشه، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم.
۳۴. یعقوبی، ابن واضح، (۱۳۷۱)، تاریخ یعقوبی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم.
۳۵. یوسفی، غلامحسین، (۱۳۶۸)، ابومسلم سردار خراسانی، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم.
۳۶. یوسف جمالی، محمد کریم و بابایی توسکی، مهناز، (۱۳۹۱)، «واکاوی مانی و آموزه هایش در زمان شاپور اول»، فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ، محلات: دانشگاه آزاد اسلامی محلات، سال هفتم، شماره بیست و پنجم.